

پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران
دوره ۹، شماره ۱
بهار و تابستان ۱۳۹۸، صص ۳۰-۷

مطالعه انسان‌شناختی نحوه بازنمایی دیگربودگی و تمایز اجتماعی در شهر سنندج

روح اله نصرتی^۱
شادمان اردلان‌راد^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۳۱
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۱۵

چکیده

در پژوهش حاضر دیگربودگی و تمایز اجتماعی در میان مردم سنندج و رابطه آن با گونه‌های زبانی حاضر در میدان - به‌عنوان جنبه‌ای نمادین از این تمایز - مطالعه شده است. پرسش‌های پژوهش بدین شرح هستند که: دوگانۀ سنندجی و غیرسنندجی در نزد مردم سنندج چه معنایی دارد؟ نحوه بازنمایی این دیگربودگی به لحاظ نمادین چگونه است؟ و زبان در این میان از چه جایگاهی برخوردار است؟ برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها از روش کیفی مردم‌نگاری استفاده شد. داده‌های میدانی پژوهش با فنون مشاهده مشارکتی، مصاحبه گروهی متمرکز، مصاحبه عمیق، مصاحبه نیمه‌ساختاریافته گردآوری شده است. همچنین با هدف تقویت بخش تحلیلی از داده‌های اسنادی نیز استفاده شد. برای تحلیل گونه‌های زبانی موجود از تکنیک تابلوهای بهینگی در زبان‌شناسی استفاده شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که گروه فرادست جامعه، یعنی کسانی که خود را سنندجی اصیل می‌دانند، برای حفظ تمایز - که تضمین‌کننده برتری آنها در میدان‌های مختلف و حفظ قدرت در دست آنهاست - از نمادهایی استفاده می‌کنند که یکی از این آن‌ها گونه زبانی است. آنها فرایندهای بهینگی مانند تضعیف را ناشی از ضعف‌شناختی گروه‌های فرودست می‌دانند. گروه فرادست با مکانیسم‌های ارتباطی، رفتاری و حاشیه‌ای کردن، سعی می‌کنند گروه فرودست را به پذیرش برتری فرهنگی خود وادار کنند. مکانیسم گروه فرودست جهت رهایی از تبعیض و حاشیه‌ای شدن، تغییر الگوهای رفتاری و شبیه‌سازی گونه‌های زبانی است.

واژگان کلیدی: هویت، هویت سنندجی، دیگربودگی، بهینگی، انسان‌شناسی زبان‌شناختی

r.nosrati@ut.ac.ir
ardalanrad@ut.ac.ir

^۱استادیار گروه انسان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. نویسنده مسئول
^۲دانشجوی کارشناسی ارشد انسان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مقدمه و بیان مسئله

مسئله هویت و رابطه میان خود و دیگری، محوری‌ترین خصوصیت اندیشه انسان‌شناختی است. بازشناسی هر فرد، گروه یا به‌طور کلی هر مفهومی از خلال رابطه آن با هر آنچه غیر آن است ممکن می‌شود و از این‌روست که این مکانیسم مقایسه سابقه‌ای به قدمت تفکر انسان دارد (فکوهی، ۱۳۹۲: ۲۲). مسئله هویت به دنبال دستیابی به شباهت‌هاست؛ نقاط مشترک میان فردیت‌های متمایز که موجب می‌شود تا هر فردیتی خود را به دسته‌ای کلان‌تر متصل کند. در واقع همان‌طور که در شباهت کامل مقایسه ناممکن و هویت دچار تزلزل می‌شود، در تفاوت کامل نیز شناخت غیرممکن می‌شود و هویتی بازشناسی نمی‌شود. بنابر این همواره باید دست‌کم نقطه اشتراکی وجود داشته باشد. این شباهت‌ها موجب می‌شوند که نقاط مشترک در هویت‌های فردی به هویت‌های جمعی معنا ببخشند. اما همه این هویت‌های جمعی ریشه‌های یکسانی ندارند و دارای قدمت یکسانی نیز نیستند. هویت ملی (در معنای مدرن آن)، که امروزه به‌علت تسلط نظام‌های سیاسی بر گروه‌های انسانی و پهنه‌های سرزمینی اهمیتی به‌مراتب بیشتر از سایر هویت‌های جمعی یافته است، احتمالاً قدمتی بیشتر از انقلاب کبیر فرانسه ندارد. بر طبق این مفهوم مدرن، هر جمعیتی حتی با اختلاف در عادات، زبان و باورها در چارچوب جغرافیایی معلوم و مشخص و با منافع و در نتیجه حکومت مشترک یک ملت هستند. در واقع شباهت‌هایی که این مفهوم برای شکل‌دهی یک هویت متصور است، شباهت‌هایی نوین‌اند که الزاماً با سایر هویت‌های جمعی افراد یک‌سو نیستند. در کشور ما اقوام و گروه‌های متعددی وجود دارند که در سطوح مختلف درجات متفاوتی از محلی‌گرایی و ملی‌گرایی را به شکل هویت خود و بازنمایی خود از دیگری برجسته می‌سازند.

با توجه به تنوع هویتی در ایران و بازنمایی آن در شکل قومی، مذهبی، زبانی، جنسیتی، شهری و غیره، شناخت سازوکارهای شکل‌گیری و تداوم هویت‌های سطح خردتر امری ضروری و اساسی است. چرا که این هویت‌ها در مناسبات مختلف فرهنگی و اجتماعی نقش ایفا می‌کنند.

شهر سنندج یکی از شهرهای قومیتی ایران است که دارای هویت کردی است. این شهر به‌عنوان پهنه کوچکی از هویت در سطح خرد در ایران، دارای سازوکاری ویژه در طرد و جذب هویت دیگری است. نظام هویت در این شهر مبتنی بر اندیشه دوگانه‌گرایی سنندجی - مهاجر شکل گرفته و تعریف می‌شود. در اندیشه دوگانه‌گرایی مذکور، سنندجی به‌عنوان گروه فرادست^۱، سازنده و توسعه دهنده این اندیشه است. براساس این اندیشه دیگری دائماً ارزش‌گذاری می‌شود. دیگری با سنندج قرابت مکانی و فیزیکی دارد و با سنندجی در یک

^۱ فروستی و فرادستی در اندیشه دوگانه‌گرایی سنندجی - غیر سنندجی بیشتر از آن که همچون مفاهیمی عینی و به واسطه ثروت و قدرت (سیاسی) تعریف شوند، مفاهیمی هستند که در جهان بین‌الذاتانی افراد براساس استفاده از گونه زبانی خاص معنادار می‌شود. در پژوهش حاضر استفاده از گونه زبانی خاص و تعلق واقعی به آن زبان، موقعیت فرادستی و فرودستی را مشخص می‌کند.

شهر گذران زندگی می‌کند، اما مؤلفه‌های سیاسی، فرهنگی، مذهبی و تاریخی باعث فاصله‌گذاری و دیگری‌سازی شده است. در میان این دیگری‌ها، کردها بیشتر از سایر گروه‌ها زیر ذره‌بین قضاوت سنندجی‌ها هستند. انگار هویت سنندجی اصیل مبتنی بر درکی ایده‌آلیستی و ذات‌گرایانه همانی است که به‌عنوان سنندجی اصیل بازنمایی می‌شود. این دوگانه‌گرایی حتی در سطح شکل‌دهی نظام طبقاتی و تعیین منزلت اجتماعی خود را نشان می‌دهد. سنندجی‌ها منزلت اجتماعی را در انحصار خود می‌دانند و همواره برای سایر گروه‌ها جایگاه منزلتی تعیین می‌کنند. سنندجی‌ها می‌کوشند تا خود را صاحبان سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی و نمادین معرفی کنند و به این ترتیب قدرت را در میدان‌های مختلف در اختیار خود داشته باشند. آنها فقط عادت‌واره‌هایی را در رسیدن به سرمایه اجتماعی شایسته می‌دانند که مورد تأیید نظام فکری و رفتاری‌شان باشد.

بدین ترتیب مسئله پژوهش حاضر بررسی خطوط تمایز هویت سنندجی و غیرسنندجی و فرایندهای تداوم سلطه از خلال یکی از نمادهای این تمایز، یعنی گونه‌های زبانی است. تمایزی که در تار و پود جهان زندگی و روابط اجتماعی گروهی ریشه دوانده و در توزیع سرمایه‌های فرهنگی، اقتصادی و مناسبات قدرت نقشی پررنگ ایفا می‌کند.

پرسش‌های پژوهش

- ۱- دوگانه سنندجی و غیرسنندجی در نزد مردم سنندج چه معنایی دارد؟
- ۲- نحوه بازنمایی این دیگربودگی به لحاظ نمادین کدام‌اند؟ و زبان در این میان از چه جایگاهی برخوردار است؟
- ۳- گروه فرادست با چه سازوکارهایی خطوط تمایز هویت سنندجی را حفظ می‌کند؟

روش شناسی

روش پژوهش حاضر، ناظر بر ابعاد اجتماعی و زبان‌شناختی بوده است. بُعد اجتماعی در چارچوب رویکردی انسان‌شناختی با تکیه بر مردم‌نگاری انجام گرفته است. بدین منظور، در هر مرحله از پژوهش، مناسب‌ترین روش گردآوری (به فراخور نیاز آن مرحله) انتخاب شده است. داده‌های پژوهش مجموعاً با فنون مشاهده مشارکتی، روش‌شناسی مردمی، مصاحبه گروهی متمرکز، مصاحبه عمیق، مصاحبه نیمه‌ساختاریافته گردآوری شده‌اند، و دسترسی به نمونه‌های مورد مطالعه و اطلاع‌رسان‌ها با استفاده از روش‌های نمونه‌گیری باز و گلوله برفی بوده است، بدین ترتیب که برای نمونه‌گیری در ابتدا از نمونه‌گیری باز استفاده شد و در ادامه با دستیابی به حداقل تعداد نمونه‌های لازم با روش گلوله برفی سایر اعضای نمونه‌ها انتخاب شدند. لازم به ذکر است که محدوده جغرافیایی پژوهش حاضر، محله‌های فرادست شهر سنندج و جمعیت مورد مطالعه افراد در تمام گروه‌های سنی هستند.

داده‌های تاریخی با استفاده از روش اسنادی و کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند. در بخش‌های زبان‌شناختی پژوهش، برخی از گونه‌های زبانی مورد استفاده در میدان ثبت شدند

و با استفاده از روش‌های مقایسه‌ای در زمانی^۱ و هم‌زمانی^۲ و همچنین با استفاده از تابلوهای بهینگی، این گونه‌های زبانی مورد تحلیل قرار گرفته‌اند.

ادبیات پژوهش

ویلیام لایوف (۱۹۸۶) با مطالعه نحوه تلفظ حرف /r/ در آخر کلمات یا پیش از یک حرف بی‌صدا، در گفتار و گونه‌های زبانی متفاوت شهروندان بالغ نیویورک، نشان می‌دهد که نحوه ادای این حرف نشان دهنده منزلت در میان این گروه است. لایوف معتقد است که میزان دقت و توجه افراد به ادای صحیح کلمات و نه ادای سراسری و خودجوش آنها متغیرهای منزلتی را تقویت می‌کند. از این طریق، لایوف میان تنوع کارکردی زبان و سطوح فرهنگی ارتباط معناداری متصور می‌شود. لایوف همچنین به تلاش افراد در جایگاه منزلتی پایین برای تغییر شیوه‌های تکلم خود به نفع شیوه‌های تکلم طبقات فرادست توجه دارد و آن را گواهی بر آگاهانه بودن و معنادار بودن تغییر در عمل این گروه و صحنه‌ای بر رابطه زبان و منزلت می‌داند (دنسی، ۲۰۱۲: ۲۳۲).

در باب بهینگی در زبان کردی پژوهش‌هایی انجام شده است که از این میان می‌توان به کار سیدمحمد رضی‌نژاد و فریده الله یاری (۱۳۹۵) با عنوان «بررسی فرایند تکرار در زبان کردی در چارچوب نظریه بهینگی» و کار محمدصدیق زاهدی و حبیب سلیمانی (۱۳۹۴) با عنوان «تحلیل بهینگی فرایند تضعیف در کردی سنندجی» اشاره کرد. در این پژوهش‌ها، فرایندهای تضعیف سفیری‌شدگی و تکرار در بهینگی زبان کردی مورد بررسی قرار گرفته است. مهدی فتاحی و محمود بی جن خان (۱۳۹۴) با عنوان «پیرامون واج‌شناسی فعل در کردی: نگاه بهینگی به تنوع گویشی» به بررسی تنوع‌های گویشی سورانی، اردلان و کلهری با توجه به نظریه بهینگی پرداخته‌اند. پژوهشگران در این پژوهش با توجه به اصل غنای واژگانی در نظریه بهینگی، به این معنا که محدودیتی بر درون‌داد وجود ندارد و تنوع زبانی در این نظریه به شکل تفاوت در ترتیب بین محدودیت‌ها تعریف می‌شود، پس از مصاحبه با ده گویش‌ور سورانی، ده گویش‌ور اردلانی و ده گویش‌ور کلهری و به دست آوردن پیکره صوتی، گونه سورانی را به عنوان درون‌داد برای تابلوهای محدودیتی مختلف در نظر گرفته‌اند و با توجه به ترتیبی که از محدودیت‌های گویش‌های اردلانی و کلهری به دست آمده، دلیل تنوع موجود را ترتیب تسلط محدودیت‌های نشاننداری بیشتر در کلهری و سپس در اردلانی نسبت به سورانی می‌دانند.

^۱ diachronic
^۲ synchronic

مباحث نظری

رویکرد نظری پژوهش حاضر رویکردی بین‌رشته‌ای است و از مباحث نظری انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی و زبان‌شناسی انسان‌شناختی با هدف درک و تحلیل شکل‌گیری هویت اجتماعی در یک پهنهٔ کوچک جغرافیایی و فرهنگی یعنی شهر سنندج بهره می‌برد. هویت اجتماعی، آن بخش از ادراک و آگاهی فرد نسبت به خود است که تحت تأثیر ادراک فرد از عضویت در یک گروه شکل می‌گیرد. جورج هربرت مید پرچم‌دار نظریهٔ هویت اجتماعی، فرایند دستیابی فرد به احساس و نگرش در مورد خود را بررسی می‌کند (مید، ۱۹۳۴). به عقیدهٔ مید همه آنچه فرد به خود نسبت می‌دهد و حسی که به خویشتن دارد، بازتاب نگرشی است که دیگران به او دارند و در خلال روابط اجتماعی معنا می‌یابد. انسان‌ها همواره در تلاش‌اند تا خود را در واکنش به هنجارهای جامعه و هویت‌های جمعی معنادار کنند.

از نظر جنکینز (۱۳۸۱) هویت و حیات اجتماعی لازم و ملزوم یکدیگرند و هیچ‌یک بدون دیگری معنایی نخواهد یافت. از نظر جنکینز هویت با دو مفهوم تشابه و تفاوت معنادار می‌شود. اما هویت فردی بیشتر بر تفاوت و هویت جمعی بر تشابه تکیه دارد. او دو مفهوم درونی و بیرونی را - که اولی به معنای تعریفی است که فرد از خود می‌دهد و دومی به معنای تعریفی است که دیگران به فرد می‌دهند - از مید اخذ می‌کند و دیالکتیک درونی/ بیرونی را مطرح می‌کند. دیالکتیک درونی/ بیرونی به این معنا است که هر دو عامل «خود» و «دیگران» به‌طور دیالکتیکی در شکل‌گیری هویت‌های فردی و جمعی مؤثرند. از نظر جنکینز، دیالکتیک میان این دو، واسطهٔ معنادار شدن هویت‌های دیگر (چه فردی و چه جمعی) در نزد ما نیز هستند. جنکینز از هویت فردی به من فاعلی و از هویت جمعی به من مفعولی یاد می‌کند. هویت را مسئله‌ای زمان‌مند می‌داند که در بستری از تجارب و خاطرات شکل می‌گیرند. به این دلیل است که موارد هویتی اولیه مانند قومیت که بستری برای تجارب و خاطرات دیگر است به این سادگی‌ها قابل نفوذ و تغییر نیستند.

مسئلهٔ دیگری که در مورد هویت از اهمیت بالایی برخوردار است، بنیان‌هایی است که هویت بر مبنای آن‌ها استوار است. موارد اکتسابی، جایگاه فرد در نظام تولید و مدل مصرف سه نمونه از این بنیان‌ها هستند که در آرای مارکس و بورديو مطرح شده‌اند.

تاجفل و ترنر به جای آنکه در پی نظریه‌پردازی در مورد خود انسان در ابعاد اجتماعی باشند نظریهٔ هویت اجتماعی خود را بر تحلیل رفتارهای میان‌گروهی افراد بنا کرده‌اند. تمرکز تاجفل و ترنر بر فرایندهایی است که افراد از خلال آن به درک مشروعیت، پایداری و منزلت اجتماعی دست می‌یابند و تلاش می‌کنند تا رابطهٔ خود با هر یک از این مفاهیم را کنترل کنند (ترنر و همکار، ۲۰۱۰: ۱۴). ترنر و تاجفل عنوان می‌کنند که افراد چه در مورد هویت‌های فردی و چه در مورد هویت‌های اجتماعی خود متمایل به «تمایز مثبت» هستند. به این معنا که همواره تلاش دارند که به هویتی با جایگاه منزلتی بالاتر و مشروعیت و پایداری بیشتر دست یابند (تاجفل و ترنر، ۱۹۷۹: ۴۷-۳۳).

اندیشمندان بسیاری مانند وبر، مارکس، بورديو و همچنين فوکو به طبقات اجتماعی و پویایی قدرت و سرمایه پرداخته‌اند. مارکس اهمیت ویژه‌ای برای مفهوم طبقه قائل است. از نظر مارکس کل تاریخ بشر روایت نبرد میان طبقات است: خوانین و رعایا، عوام و خواص، آزاد مردان و بردگان و به عقیده مارکس، طبقات ذاتاً با یکدیگر در تضادند و به هر حال یکی ستم‌کار و دیگری ستم‌دیده است. مارکس سرانجام هر نظام طبقاتی را محکوم به نابودی ناشی از انقلاب اجتماعی می‌داند (ریتزر، ۱۳۹۷: ۹۸-۹۵). از نظر پارتو و موسکا هر جامعه‌ای در طول تاریخ به دو گروه تقسیم‌بندی می‌شود. گروهی نخبگان و برگزیدگان هستند که اقلیت اندکی از جامعه را شامل می‌شوند، اما اکثریت قدرت و منفعت جامعه را در دست دارند و گروه دوم رعایا و افراد معمولی که قدرت چندانی ندارند و همواره در تلاش هستند که وارد قشر نخبگان شوند. به نظر این دو اندیشمند طبقات ذاتی سیال دارند و افراد می‌توانند از طبقه‌ای به دیگری رفت‌وآمد کنند (باتامور، ۱۳۴۷: ۳۹).

مارکس وبر میان سه عامل مالکیت، قدرت و منزلت تمیز قائل می‌شود و این‌گونه مفهوم قشربندی اجتماعی را برای اولین بار مطرح می‌کند. از دیدگاه وبر تأکید نظریه‌پردازان گذشته بر مفهوم طبقه، که کاملاً یا عمدتاً مبنای اقتصادی دارد، یک مفهوم بی‌واسطه اجتماعی نیست. در واقع نابرابری در مالکیت (اقتصادی) موجب پیدایش طبقات، و نابرابری در توزیع قدرت موجب پیدایش احزاب و در نتیجه این دو که نابرابری در منزلت است اقلشار اجتماعی موجودیت می‌یابند که کاملاً اجتماعی‌اند. این نگاه چندگانه نقطه متمایز کننده آرای وبر از مارکس در بحث نابرابری‌های اجتماعی است (گرب، ۱۳۹۴: ۵۳).

یکی از اندیشمندانی که آرای بسیار قابل توجه در زمینه پویایی قدرت و انواع شیوه‌های انتقال آن دارد بورديو است. بورديو با خلق مفاهیمی چون میدان، سرمایه و عادت‌واره دستگاهی نظری برای تحلیل جوامع طبقاتی به دست می‌دهد. بورديو از این مفاهیم استفاده می‌کند تا به تحلیل پیدایش و بازتولید منزلت از طریق تمایزها و نمادها در طول زمان بپردازد. بورديو، مانند مارکس، سرمایه را نه به مثابه شیء، بلکه به مثابه مجموعه‌ای از روابط می‌بیند که آن روابط تحت‌تأثیر نابرابری اجتماعی، بهره‌کشی و سلطه قرار دارد. بورديو با توسل به داده‌های مردم‌نگارانه نشان می‌دهد که قدرت موضوعی سیال، و با توجه به ساختارهای هر جامعه، انعطاف‌پذیر است (نقیب زاده و استوار، ۱۳۹۱: ۲۸۲-۲۸۱).

عادت‌واره از نظر بورديو جنبه طبقاتی دارد. از نظر بورديو برای تشخیص تمایزهای میان طبقات، به جای تمرکز بر تولید، باید بر مصرف متمرکز شد. افراد موجود در هر طبقه عادت‌واره‌های مربوط به آن طبقه را در خود درونی می‌کنند و به این وسیله تمایزی را معنادار می‌کنند که به توزیع قدرت و انواع سرمایه موجودیتی نمادین می‌بخشد. بورديو از چهار نوع سرمایه: سرمایه اقتصادی، سرمایه اجتماعی، سرمایه فرهنگی و سرمایه نمادین نام می‌برد (ممتاز، ۱۳۸۳: ۱۵۰). عادت‌واره‌ها و سرمایه‌ها در نظامی که بورديو آن را میدان

می‌نامد، حضور می‌یابند. هر میدان مجموعه‌ای از جایگاه‌ها است که افراد اشغال می‌کنند. میدان محل نزاع و نمایش قدرت برای دستیابی به سرمایه‌ها است.

بورديو (۱۳۹۰) در کتاب تمایز به بررسی رابطه موقعیت‌های اجتماعی و قضاوت‌های ذوقی می‌پردازد. او معتقد است همبستگی نیرومندی میان موقعیت‌های اجتماعی و طبع و قریحه عاملانی وجود دارد که این موقعیت‌ها را اشغال می‌کنند. از نظر بورديو، طبقه و موقعیت اجتماعی مهم‌ترین عامل شکل‌دادن به سلیقه افراد آن است. بورديو بر آن است که فرهنگ فرادست و اشرافی در یک جامعه، همواره در تلاش است تا با ابراز نوعی انحصاری از سلیقه و قریحه برای خود تشخیص خلق کند و خود را از طبقات پایین‌تر متمایز کند. به عقیده بورديو جوامع تلاش می‌کنند که این تمایزها را نه اجتماعی، بلکه ذاتی معرفی کنند. بورديو همچنین معتقد است که گروه فرادست جامعه همواره سعی دارد که با گسترش نمادهای تمایزدهنده، تمایز خویش را برای ادامه سلطه و حفظ قدرت حفظ کند. بورديو بیش از هر چیز به دنبال سازوکارهای بازتولید قدرت اجتماعی است و مهم‌ترین عامل را در این باره «نظام نمادین» می‌داند. کسانی که در هر میدان پیروز می‌شوند، به سبب قدرت نمادینی که دارند، این توانایی را می‌یابند که نظام نمادین خود را به کل افراد آن میدان تحمیل کنند که بورديو از آن با عنوان «خشونت نمادین» یاد می‌کند (نقیب زاده و استوار، ۱۳۹۱: ۲۸۹).

از نظر فوکو روابط قدرت در تاروپود همه روابط انسانی حضور فعال دارد و همه روابط انسانی را باید بر مبنای قدرت تفسیر کرد. از نظر فوکو قدرت و هویت رابطه تنگاتنگ با یکدیگر دارند و قدرت خود و دیگری و سوژه و ابژه را شکل می‌دهد. فوکو برای مطالعه قدرت، پژوهشگر را به مطالعه گفتمان‌ها دعوت می‌کند. فوکو همچنین تمایز را از لازمه‌های قدرت معرفی می‌کند: تمایزها و امتیازات سنتی مانندشان و مقام یا تمایزهای ایجادشده بر طبق قانون، زبان و فرهنگ. فوکو همچنین مطالعه اهداف، وسایل برقراری قدرت و نهادهای ایفاگر نقش را در مطالعه قدرت ضروری می‌داند (قادرزاده و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۱۴-۱۱۱).

نظریه بهینگی در زبان‌شناسی

بهینگی، نظریه‌ای در سنت واج‌شناسی زایشی است که به تلاش برای دستیابی به الگوهای واجی گونه‌های زبانی برای بهینه‌سازی گفتار به نفع رهایی از مجموعه‌ای از محدودیت‌ها می‌پردازد. بر طبق این نظریه که در دهه ۱۹۹۰ توسط آلن پرنس و پل اسمولنسکی معرفی شد (بی جن خان، ۱۳۸۴)، مجموعه‌ای از محدودیت‌های واجی جهان‌شمول وجود دارد که هر زبان با استفاده از آن، درون‌داد گفتار را بهینه می‌سازد و برون‌دادی بهینه عرضه می‌کند. بر طبق این نظریه، هر چند محدودیت‌های مذکور جهان‌شمول‌اند، اما هر گونه زبانی اولویت خود را برای اعمال این محدودیت‌ها بر نظام گفتار دارد. گونه بهینه، گونه‌ای است که اول، کمترین محدودیت‌ها را نقص کند و دوم، محدودیت‌هایی با کمترین اولویت را نقص کند.

برای یافتن گونهٔ بهینه، تابلویی رسم می‌شود که در عرض این تابلو گونه‌های مختلف ادای یک کلمه و در طول آن محدودیت‌های متفاوت به ترتیب اولویت گونه زبانی جای می‌گیرد.

تضعیف

تضعیف به تغییراتی در آواهای زبان از قبیل تشدیدزدایی، زنشی‌شدگی، صغیری‌شدگی، ناسوده‌شدگی، چاکنایی‌شدگی، واکدارشدگی و در نهایت حذف اشاره می‌کند که منجر به کاهش میزان انسداد یا کشش همخوان می‌شود. این فرایندها مجموعه‌ای از راهبردهایی هستند که زبان‌ها برای رهایی از محدودیت‌های واج‌شناساسانه پیش می‌گیرند (زاهدی و همکار، ۱۳۹۴: ۶۶). به زبان ساده‌تر می‌توان گفت دستگاه تولید صوت انسان ممکن است در ابراز ترتیب مشخصی از واج‌ها با دشواری همراه باشد. تضعیف به مجموعهٔ سازوکارهای زبانی گفته می‌شود که با تغییراتی در ابراز این توالی واج‌ها به ساده‌تر شدن آن کمک می‌کند.

وفاداری و نشان داری

در نظریهٔ بهینگی محدودیت‌های واجی‌ای که بر نظام‌های واجی تأثیر می‌گذارند به دو دستهٔ عمدهٔ محدودیت‌های وفاداری^۱ و محدودیت‌های نشان‌داری^۲ تقسیم می‌شوند (بی جن خان، ۱۳۸۴). محدودیت‌های وفاداری به دسته‌ای از قوانین اطلاق می‌شود که ناظر بر تطابق میان درون‌داد و برون‌داد نظام واجی هستند. محدودیت IDENT ناظر بر عدم تغییر واج‌ها، محدودیت MAX ناظر بر منع ورود واج‌های اضافه و محدودیت DEP ناظر بر جلوگیری از حذف یک واج است.

در مقابل، محدودیت‌های نشان‌داری به مجموعه‌ای از محدودیت‌ها اشاره دارند که ناظر بر جلوگیری از ایجاد دشواری برای دستگاه زیستی تولید آوا و مهم‌تر از آن، ناظر بر افزایش رسایی کلام است. برای عبور از این دسته محدودیت‌ها، گونه‌های زبانی متفاوت، سازوکارهای ویژه‌ای دارند که موجب رسایی کلام و سازگاری آن با دستگاه تولید صوت می‌شود. این سازوکارها تحت عنوان «تضعیف» بیان شده‌اند (زاهدی و همکار، ۱۳۹۴: ۶۶-۶۷).

جدول ۱: نمونه‌هایی از تضعیف در زبان فارسی

درون داد	وفاداری	نشان داری
/[ænbɛ]/	[[ænbɛ]	[Shæmbɛ]
/badɛndʒan/	[badɛndʒan]	[badɛmdʒan]

(علائم آوانگاری برگرفته از: انجمن جهانی آوانگاری، ۱۹۹۹)

جدول ۱ می‌تواند مثال خوبی برای روشن‌تر نمودن موضوع باشد. محدودیت‌های نشان‌داری اجازه نمی‌دهند که کلماتی مانند شنبه و بادنجان تولید شود و آن‌ها را به شنبه و بادمجان در نظام گفتار بدل می‌سازند. اما محدودیت وفاداری بر عکس، می‌خواهد به درون‌داد وفادار باشد و اجازهٔ تغییر را به آن ندهد. حال اگر در گونهٔ زبانی خاصی اولویت با محدودیت نشان‌داری باشد بادمجان و شنبه و در صورت اولویت داشتن محدودیت وفاداری بادنجان و شنبه تولید می‌شود. تبدیل همخوان سایشی /V/ را به ناسوده [W] در مواردی چون «نوروز» و «برو» مثالی دیگر از تضعیف در زبان فارسی است (کردزعفرانلوکامبوزیا، ۱۳۸۲: ۷۳).

یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش حاضر در راستای پاسخ به سؤالات پژوهش سامان یافته است. در این بخش چند ویژگی اجتماعی مهم شهر سنندج ارائه شده است تا تصویری کلی از این شهر به دست داده شود. در راستای پاسخ به سؤالات پژوهش، داده‌ها با استفاده از شیوه‌های رمزگذاری تحلیل شده‌اند. این معنا که داده‌ها در واحدهای قابل‌تحلیل از طریق ایجاد مقوله‌هایی از داده‌ها فشرده شدند و با استفاده از مفاهیم نظری مورد تحلیل قرار گرفتند. بنابراین پاسخ به سؤالات پژوهش را بایستی در بطن فرایند تحلیل در کل مقاله یافت. مشاهدهٔ مستمر، تماس طولانی با محیط پژوهش و بررسی زوایای مختلف از مهمترین راهبردهای افزایش اعتبار پژوهش حاضر بوده است.

توصیف میدان مورد مطالعه

ویژگی جمعیت‌شناختی شهر سنندج

براساس اطلاعات آخرین سرشماری نفوس و مسکن، جمعیت شهر سنندج ۴۱۲۷۶۷ نفر گزارش شده است. این آمار نشان می‌دهد که شهر سنندج بیست‌ویکمین شهر پرجمعیت ایران است و ۰٫۵ درصد جمعیت کشور و همچنین ۲۵٫۷ درصد جمعیت استان کردستان را در خود جای داده است. جمعیت این شهر در ۱۰ سال اخیر ۳۲٫۵ درصد و در ۲۰ سال اخیر ۴۸٫۶ درصد افزایش یافته است (سند نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۹۵). این افزایش جمعیت موجب تغییرات عمده در کالبد پیشین شهر و پیدایش شهرک‌ها و محلات جدید شده است.

وضعیت مهاجرپذیری شهر سنندج

سند گزارش تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰ نشان می‌دهد که در این سال، در میان ساکنان سنندج تنها حدود ۶۱ درصد افراد متولد شهر سنندج بوده‌اند. حدود ۱۶ درصد ساکنان از سایر شهرها و حدود ۲۰ درصد افراد از سایر روستاهای کشور به

سنندج مهاجرت کرده‌اند. این آمار نشان می‌دهد که شهر سنندج بسیار مهاجرپذیر است و مهاجران قسمت قابل توجهی از بدنه جمعیت این شهر را تشکیل می‌دهند. جدول شماره ۲ داده‌هایی متناسب‌تر با موضوع پژوهش کنونی به دست می‌دهد. این جدول نشانگر داده‌های آماری مربوط به مهاجرانی است که از داخل خود استان به سنندج مهاجرت کرده‌اند. این جدول نشان می‌دهد که تنها در ۲۰ سال گذشته ۶۵۱۹۹ نفر بنابر سرشماری‌ها از داخل استان به این شهر مهاجرت کرده‌اند.

جدول ۲: تعداد مهاجران وارد شده از داخل استان به سنندج طی ۲۰ سال گذشته

بازه زمانی	از درون شهرستان		از سایر نقاط استان		مجموع
	نقاط شهری	نقاط روستایی	نقاط شهری	نقاط روستایی	
۱۳۹۰ تا ۱۳۹۵	۱۰۵	۳۲۰۵	۱۰۷۹۵	۳۴۶۳	۱۷۵۶۸
۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰	۴۴۲۸	۴۲۳۸	۸۲۸۸	۱۵۲۷	۱۸۴۸۱
۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵	۶۰۰۳	۹۵۸۲	۱۰۳۹۶	۳۱۶۹	۲۹۱۵۰
مجموع	۱۰۵۳۶	۱۷۰۲۵	۲۹۴۷۹	۸۱۵۹	۶۵۱۹۹

(سند نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن، سال‌های ۱۳۸۵، ۱۳۹۰، ۱۳۹۵)

ساخت اجتماعی محلات در شهر سنندج

از دیدگاه ساکنین، موقعیت جغرافیایی شهر به یک سیستم هسته‌ای و مناطق پیرامونی تقسیم می‌شود. سیستم هسته‌ای اغلب شامل محلات قدیمی‌تر شهر است و ساکنین به زبان کردی آن را «ناوشار» (داخل شهر) می‌نامند. از جمله مناطق این قسمت می‌توان به محلاتی چون پل بند (نظام‌آباد)، چهارباغ، خسروآباد تازآباد، سرتپوله، آغه‌زمان (آقازمان)، قطارچیان، قلعه چهارلان، میدان اقبال، اکباتان، عباس‌آباد، مردوخ، شالمان، تختی، پاسداران (ششم بهمن)، کلکه جار، جار نصرالله‌خان، مبارک‌آباد، جورآباد بالا و پایین شریف‌آباد، بردشت، گریاشان و گلشن اشاره کرد. مناطق پیرامونی نیز شامل بخش‌های تازه‌تری است که برخی، شهرک‌های تازه‌تأسیس شده هستند و برخی آبادی‌ها و سکونت‌گاه‌های غیرشهری سابق که با گسترش مرزهای شهر به آن پیوسته‌اند. فرجه، حاجی‌آباد، چم حاجی نسه، تپه شیخ محمدباقر، گردی گرول، غفور (زورآباد پیشین)، تققان، کانی کوزله، کمربندی، شهدا (فرح) و عباس‌آباد از جمله مناطقی هستند که با گسترش شهر به بافت شهری پیوسته‌اند (قرخلو، ۸۸: ۶-۸). شهرک‌های جدید بهاران، کشاورز، سعدی، ۵ آذر، نور، مولوی، معلم، ساحلی و غیره، مواردی هستند که به علت افزایش جمعیت و به فراخور نیاز ساکنان برای مساحت مسکونی بیشتر ساخته شده و به حریم شهری افزوده شده‌اند. روستاهایی که به شهر افزوده شده‌اند اغلب امروز جزو محلات فرودست شهر به شمار می‌آیند و نام آنها در نظر ساکنین شهر با فقر و تنگدستی و بزهکاری و ناهنجاری‌های اجتماعی گره خورده است.

درمیان مناطق تازه تأسیس، آنهایی که سابقه بیشتری دارند و به بافت مرکزی شهر نزدیک اند (مانند شهرک‌های سعدی، کشاورز، نور و شالمان) به یک بستر سکونت‌گاهی نوساخت و مناسب برای طبقه متوسط و بعضاً گروه‌های متمول جامعه بدل شده‌اند. اما شهرک‌های جدیدتر (مانند بهاران، ۵ آذر، معلم، سپاه، جاده ساحلی، زاگرس، آبیدر و غیره) محل سکونت گروه‌هایی همچون معلمان و کارمندان دولتی است.

مناطق هسته‌ای شهر، وضعیت پیچیده‌تری دارند. محله‌های قدیمی شهر بنا بر سیاست‌های توسعه شهری در گذر زمان به محله‌های میان‌دست و فرادست بدل گشته‌اند اما مابقی به سرنوشت آبادی‌های سابق دچار شده‌اند و محلات فرودست شده‌اند. هرچند به لحاظ جغرافیایی محلات فرادست و فرودست شهر به شکل پیچیده‌ای در هم ادغام شده‌اند، اما به‌طور کلی مناطق غربی تر به نسبت مناطق شرقی از رونق اقتصادی بیشتری برخوردارند. محله‌های خسروآباد، تکیه و چمن، مبارک‌آباد، شهرک‌نور، کلکه‌جار، ادب، معراج و سفری از جمله محلات بسیار پررونق شهر هستند. محله‌های چارباغ، شاپور، شریف‌آباد، نمکی و مردوخ از جمله محله‌های میان‌دست و جورآباد، زورآباد، سرتپوله، تازآباد، تختی، عباس‌آباد، بردشت، قلعه چهارلان با این که اغلب از قدیمی‌ترین محلات شهر هستند و بسیاری از مشاهیر شهر زاده این محلات بوده‌اند، امروزه رونق چندانی ندارند و به محلات ضعیف شهر بدل گشته‌اند.

هویت سنندجی: مبنای تمایز مبتنی بر شرافت

در توجیه خط تمایزی که سنندجی‌ها میان خود و دیگر ساکنین شهر ترسیم می‌کنند، موارد بسیاری ذکر می‌شود. یکی از مهم‌ترین آن‌ها این است که سنندجی بودن عمدتاً ارجاع به نوعی از شرف دارد. در اینجا منظور از شرف، عنصری است که به فرد برتری می‌بخشد و نسل به نسل از پدر به فرزندان منتقل می‌شود و طبقه اشراف و مفهوم اشراف‌زادگی را معنا می‌بخشد (دانشنامه ویکی‌پدیا).

با شکل‌گیری طبقه نظامیان (شکوئی، ۱۳۸۴: ۱۴۴) برای محافظت از جان و مال و به ویژه مازاد تولید جوامع (گمیل، ۱۳۷۴: ۵۳-۵۶) و هم چنین تخصصی شدن امور مذهبی و معنوی (راپاپورت، ۱۳۶۶: ۱۴)، این دو گروه با در دست گرفتن نظام سیاسی جوامع و تلاش برای خلق نظم نوین در آن، دیوارهایی بنا کردند و خود این دو گروه، یعنی نظامیان و روحانیون، همراه با معدودی از صاحبان تخصص‌های دیگر که مستقیماً با آنها در ارتباط بودند در مأموریت این دیوارها قرار گرفتند (فکوهی، ۱۳۹۴: ۷۳). اندیشمندی که بر نقش سیستم‌های سیاسی و نظامی در شکل‌گیری شهرها تأکید دارند، دژها و برج و باروهای اولیه را هم‌معنا با اولین شهرها می‌دانند (شکوئی، ۱۳۸۴: ۱۴۴). کشاورزان و پیشه‌وران به‌طور عام در داخل این دیوارها جایی نداشتند. فرزندان و نوادگان ساکنین این دیوارها همواره معتقد

بودند که پدرانشان دارای شرف (بلند مرتبگی و عالی مقامی) بوده‌اند و این امر به آن‌ها نیز منتقل شده است (بشیریه، ۱۳۸۹).

شکل‌گیری سنندج به‌عنوان شهری با قدمت تاریخی کم، روایت مشابهی را برای ما بازگو می‌کند. این شهر که در سال ۱۰۴۶ توسط سلیمان‌خان اردلان با انگیزه نظامی بنا شده است و از زمان شکل‌گیری به‌عنوان شهر محل سکونت نظامیان، روحانیان و اصحاب سیاست بوده است. به دستور تیمورخان در بالای تپه‌ای در کنار روستای سینه، دژی بنا نهاده می‌شود و در بیرون دژ ساختاری براساس عناصر شهری از جمله خانه، گرمابه، بازار و مسجد بنیان گذاشته می‌شود. به لحاظ ماهیت این سیستم و ساختار شهری و کارکرد سیاسی و نظامی آن، داخل دیوارهای شهر و برج و باروهایش اساساً محل سکونت و زیست اقشار بدون قدرت و ثروت نبوده است (فرهودی و همکار، ۱۳۸۴: ۸۸). گروهی که امروزه خود را سنندجی می‌دانند، همانند اروپاییانی که خود را دارای شرف می‌دانند، تصور می‌کنند که از سلاله افراد همین اقشار هستند. هنوز هم کسانی که خود را سنندجی می‌دانند در توضیح آن، نسب خود را به فلان خان اردلان یا فلان زمین‌دار یا فلان روحانی معروف می‌دانند. به واسطه این امر کسانی که خود را سنندجی می‌دانند، اولاً هویت شهری و حق زندگی در شهر را در انحصار خود می‌بینند و ثانیاً با همان معنای کلاسیک شرف و اصالت، خود را برتر از دهقانان و کشاورزان و پیشه‌ورانی می‌دانند که امروز خود یا نوادگانشان حرفه دیگری گزیده و به شهر پدران آنها آمده‌اند.

"صادق وزیری‌ها، وزیری‌ها، اردلان‌ها، آصف‌ها... مشیری‌ها، مشیری... مشیردیوان... ناصرزاده، منصورزاده، سرهنگی، وکیلی، نازک کار... اینها خان و خان‌زاده بوده‌اند... اینها سنندجی اصل هستند... اینها جداندرجد خان و خان‌زاده بوده‌اند حالا یا خان بوده‌اند یا والی و والی زاده بوده‌اند. بزرگ‌زاده بوده‌اند. یا مثلاً بعضاً شیخ‌زاده‌اند... این‌ها هم همه‌شان نه، ولی خیلی‌ها سنندجی اصل هستند..." (زن کهنسال، بازنشسته آموزش و پرورش، ساکن محله خسرو آباد. برگردان از کردی).

هویت سنندجی: مبنای تمایز مبتنی بر اصالت نام

پرسش ضروری پژوهش حاضر این بود که شبکه نمادینی که تمایز را برای طرفین آن به یک واقعیت تبدیل می‌کند، کدام است. برای این کار مجموعه‌ای از مصاحبه‌های ساختاریافته فردی و گروهی طراحی شد تا این پرسش را تحقیق کند که امروز در جریان تعاملات بین‌فردی چگونه می‌توان دریافت که چه کسی سنندجی است و چه کسی نیست. پاسخ‌دهندگان، آگاهانه از میان کسانی انتخاب شدند که خود را سنندجی می‌دانستند. یکی از مبناهای تمایز ریشه خانوادگی و تبلور آن ریشه در نام خانوادگی است.

"اینجا چهل سال پیش، پنجاه سال پیش اینطوری نبود. همه همدیگر را می شناختند. خیلی راحت هرکسی را می گفتم می گفتم اصیل است یا نه. حالا اگر خودش را نمی شناختم پدرش را می شناختم. یا اگر اصلاً نمی شناختم از چهار نفر می پرسیدم آنها حتماً می شناختند... نه این چیز جدیدی نیست. همیشه مهم بوده. همان موقعها هم خیلی مهم بود که چه کسی اصلزاده است و چه کسی نیست. ما شهریها همدیگر را می شناختیم... الان دیگر اینطوری نیست. الان خیلی مردم زیاد شدهاند همه هم قاطی شدهاند... اصل و نسب آدمهای به روشنی آن دورهها نیست... مثلاً از فامیلی آدمها می شود فهمید بعضی وقتها. طرف وقتی شهرتش... این چیزهاست معلوم است اصل زاده نیست. اینها همهشان دهاتیهای دیروز هستند که به شهر آمدهاند. بعضی هنوز در آخر شهرتشان پسوند نام دهاتشان را دارند بعضی هم برداشتهاند اما بدون پسوند هم من باز هم می توانم بگویم اهل کدام دهات هستند... مثلاً..." (مرد کهنسال، بازاری، ساکن محله خسرو آباد، برگردان از کردی).

گفته‌های ذیل از یک جوان ساکن در سنندج نیز گویای تمایل تمایز سنندجی از غیرسنندجی بر مبنای نام خانوادگی است:

"من هم راهنمایی و دبیرستان در مدارس سمپاد بودم که آنجا هم اکثریت با بچه‌های سطح بالاتر جامعه بود، اما در ارتباط با بچه‌ها مشکلی نداشتم... چرا! بارها پیش آمده بچه‌ها از سر شیطنت یا در دعوا پسوند فامیلی ام را به تمسخر صدا بزنند یا حتی بارها شده که معلم‌ها طوری با تأکید پسوند فامیلی ام را می گفتند که کاملاً احساس می کردم مغرضانه است... یا مثلاً می پرسیدند: آهان پس پدرت فلان جایی است... یا از این سؤال‌ها... اما به همین جا ختم می شد و نه در آن دوران مشکلی داشتم و نه حالا که در همین شهر دانشجویان آنقدر مشکلی دارم. حتی مدتی است که ظاهراً می شود رفت ثبت احوال و این پسوندها را حذف کرد. اما ما نکردیم چون آنقدرها مشکلی با آن نداریم و اتفاقاً اگر حذف کنیم مضحکه دیگران می شویم... می گویند عقبه خودش را گم کرده... یا با این کارها می خواهد بگوید شهری است" (مرد جوان، دانشجوی رشته مهندسی عمران، ساکن محله بهاران، برگردان از کردی).

هویت سنندجی: مبنای تمایز مبتنی بر زبان و لهجه

هویت یک زبان از گذشته همواره مورد توجه زبان‌شناسان بوده است. برای ارائه یک هویت قابل تعریف از یک زبان، نیاز است که ویژگی‌هایی در زبان وجود داشته باشد که زبانی را از دیگری متمایز کند. یک زبان اغلب به لحاظ نظام واج‌گاهی، نظام آوایی، نظام واژگان، صرف و نحو از دیگر زبان‌ها متمایز است و ساختار ویژه خود را دارد.

این موارد متمایزکننده تنها زبان‌ها را هویت‌مند نمی‌کنند، بلکه موجب ایجاد هویت‌های زبانی گوناگونی در داخل ساختار یک زبان واحد نیز می‌شوند. این هویت‌های زبانی به‌عنوان نمادهایی از هویت‌های جمعی یا فردی در جامعه حضور می‌یابند و ایفای نقش می‌کنند. بدین‌صورت تعلق به یک هویت زبانی منادی تعلق به یک هویت اجتماعی برای مثال یک قومیت یا یک طبقه اجتماعی تلقی می‌شود.

این گونه است که زبان‌شناسان از گویش‌ها و لهجه‌ها سخن می‌گویند؛ اما زبان‌شناسان اجتماعی این موارد را برای گوناگونی‌های موجود در یک زبان کافی نمی‌دانند و گوناگونی‌های بیشتری را تعریف می‌کنند (مدرسی، ۱۳۷۶: ۱۲۹-۱۳۱). بسیاری از زبان‌شناسان از عبارت، «زبان کردی» استفاده نمی‌کنند و به جای آن از «گروه زبان‌های کردی» بهره می‌برند (دانشنامه ایرانیکا، صفحهٔ زبان‌های کردی). این زبان‌شناسان بر این عقیده‌اند که فارغ از مسائل تاریخی، امروزه چهار گونهٔ کلان زبان کردی (سورانی، کلهر، کرمانج و هورامی) را به لحاظ قواعد زبان‌شناسی نمی‌توان مربوط به یک زبان واحد دانست. در پژوهش حاضر برای پرهیز از چالش‌های حاصل از تقسیم‌بندی‌ها و تعاریف و پیشینه معنایی متفاوت آن‌ها، از عبارت «گونهٔ زبانی» استفاده شده است. منظور از گونهٔ زبانی، هر شکل قابل‌تمیز از زبان است که گروهی آن را مورد استفاده قرار دهد. کردهایی که خود را سندنجدی اصیل می‌دانند. به لحاظ تقسیم‌بندی‌های زبان کردی به «کردی سورانی اردلانی» تکلم می‌کنند و رویکرد قوم‌گرایانه و تحقیق‌آمیزی نسبت به دیگر گونه‌های زبان کردی دارند. گروه فرادست سندنجدی‌ها بر مبنای لهجه بین خود و دیگران تمایز قائل می‌شوند. گفته‌های زیر تمایز بر مبنای لهجه را نشان می‌دهد.

" طرف دهان باز کند آدم فوراً می‌فهمد. اصلاً لهجه‌شان تابلو است... به قول خودمان می‌گوییم طرف هنوز زبانش را پاک نکرده است... یعنی هنوز یاد نگرفته درست و بدون لهجه حرف بزند... اصلاً واقعاً همه چیزشان فرق می‌کند... سر و وضع و لباس‌شان، رانندگی‌شان... من خودم قبلاً خیلی مخالف بودم ولی الآن واقعا به من ثابت شده است که سطحشان از ما پایین‌تر است. اصلاً فرهنگشان با ما فرق می‌کند... لهجه خودش چیز بدی نیست اما نشان‌دهندهٔ این است که این فرد از جای دیگری با سطح فرهنگی دیگری آمده است..." (مرد جوان، دانشجوی رشته مهندسی مکانیک، ساکن محله کلکه جار- برگردان از کردی).

"...این داستان همهٔ زندگی من است. همیشه همینطور بوده. هرچند الان دیگر سال‌ها است لهجه‌ام را مخفی می‌کنم و بدون لهجه صحبت می‌کنم، اما به هر حال دوران مدرسه و نوجوانی‌ام را به خوبی به یاد می‌آورم. کسانی مثل من که لهجهٔ دهاتی دارند همیشه به‌نوعی مورد قضاوت قرار می‌گیرند. من چون پدرم پیمانکار بود و دستش به دهانش می‌رسید به مدرسهٔ غیرانتفاعی می‌رفتم که

اغلب بچه‌های خانواده‌های درست و حسابی آنجا بودند و کمتر کسی مثل من لهجه داشت. آنجا تقریباً قرنطینه بودم. بارها پیش آمد که مسخره‌ام می‌کردند. خیلی طول نکشید تا فهمیدم اگر می‌خواهم راحت زندگی کنم باید مانند آنها حرف بزنم. بچه‌تر از آن بودم که بدانم لهجه چیست. فقط می‌دانستم که آنها جور دیگری صحبت می‌کنند که از مال من بهتر است... باز هم هروقت با لهجه خودم حرف می‌زنم خیلی واضح رفتار دیگران تغییر می‌کند" (مرد جوان، دانشجوی رشته مهندسی کامپیوتر، ساکن محله بهاران. برگردان از کردی).

گفته‌های ذیل با یکی از افراد گروه فرادست گویای جهت‌گیری گروه فرادست در مقابل فرودست است:

"...این قضیه کاملاً ناخودآگاه اتفاق می‌افتد. مثلاً من ننشسته‌ام فکر کنم که این دوست شما چون لهجه دارد پس باید صحبت‌م را زودتر با او تمام کنم. اصلاً به فکر کردن نمی‌رسد. ارتباط خودش قطع می‌شود. در این مورد هم من فقط دیدم که تمایلی برای ادامه این ارتباط ندارم... نمی‌دانم شاید اصلاً درست نباشد. این کار را از سر منطبق انجام نمی‌دهیم. نمی‌دانم چرا این موضع را نسبت به لهجه داریم ولی خوب داریم... فکر هم نمی‌کنم کسی بتواند این قضیه را درست کند" (مرد جوان، دانشجوی رشته مهندسی مکانیک. برگردان از کردی).

به نظر می‌رسد صرف قبول شیوه تکلم گروه فرادست برای قبول افراد در گروه فرادست کافی است. در روابط دوستی در میان کودکان نیز افراد گروه فرادست متمایل به دوستی با گروه‌های دیگر نیستند.

"اتفاقاً من سال‌ها است که به این قضیه توجه می‌کنم... اینجا بچه‌ها گروه گروه‌اند. مثلاً آنهایی که خانواده‌های متمولی دارند و از طبقه اجتماعی بالاتری هستند با هم دوست می‌شوند و بقیه بچه‌ها را اصلاً آدم حساب نمی‌کنند... بچه‌هایی که کمی لهجه روستاهای اطراف سنندج را دارند، گروه خودشان را دارند. اغلب به خاطر این که با بقیه فرق دارند یا از سوی بقیه بچه‌ها پس زده می‌شوند خارج از گروه خودشان زیاد با بچه‌های دیگر ارتباط عمیق‌تر نمی‌گیرند... من اینجا خیلی سعی می‌کنم به بچه‌ها بگویم که نباید این‌گونه باشد اما این بچه‌ها دیگر اخلاقتان شکل گرفته است... از آب و گل درآمده‌اند. این‌ها را باید در ابتدایی یاد می‌گرفتند یا از خانواده‌هایشان. ولی کسی اصلاً به این قضیه توجهی ندارد... حتی بین خود معلم‌ها هم این حرف‌ها هست. می‌گویند فلان معلم هنوز زبانش را پاک نکرده (یعنی لهجه دارد و روستایی است) و پشت سرش مسخره‌اش می‌کنند... قبلاً، شش‌هفت‌سال پیش، این

بچه‌ها خیلی بیشتر بودند (منظور بچه‌هایی است که از گویش فرادست استفاده نمی‌کنند) اما حالا تعدادشان خیلی کمتر شده... هم خانواده‌ها و هم خود بچه‌ها سعی می‌کنند زبانشان را عوض کنند. بچه دوبار توی ذوقش بخورد بار سوم می‌فهمد که باید جور دیگری حرف بزند" (مرد میان‌سال، معاون انضباطی یکی از مدارس دوره متوسطه، ناحیه یک سنندج. برگردان از کردی).

زبان به مثابه میدان: گروه فرادست در تکاپوی حفظ سلطه

در پژوهش حاضر زبان به مثابه میدان مورد مطالعه قرار گرفته است. در زبان به مثابه میدان، گروه فرادست تفاوت نظام‌های آوایی و واجی در قاعده بهینگی زبان‌شناختی را به‌عنوان نکته قوت خود و نکته ضعف دیگری می‌داند و سلیقه زبان‌شناختی خود را به‌عنوان سلیقه برتر معرفی می‌کند. علی‌رغم اینکه گروه فرودست تلاش می‌کند موقعیت خود را در میدان با مکانیسم شبیه‌سازی زبانی حفظ کند، اما همچنان گروه فرادست از طریق حفظ تمایزات بین خود و دیگری، تداوم سلطه را حفظ می‌کند. در ادامه این سازوکارها به صورت تفصیلی بحث شده است.

تمایز بر مبنای به‌کارگیری قاعده تضعیف

هرچند در موارد بسیار اندکی انتخاب واژگان نیز در تعیین هویت زبانی فرد مؤثر است، عمده بار تمایز میان گونه‌های زبانی مورد نظر در پژوهش حاضر بر اساس نظام‌های واجی و آوایی است. یکی از مواردی که در زبان‌شناسی می‌توان به وسیله آن گوناگونی‌های واجی و آوایی موجود در یک گویش واحد زبانی را تحلیل کرد، نظریه بهینگی است. جنس اصلی حساسیت جامعه مورد مطالعه نسبت به تمایز گونه‌های زبانی و گویش، از جنس مکانیسم‌های نظریه بهینگی است.

همان‌طور که در جدول ۳ دیده می‌شود، گروه فرادست در تمامی مثال‌هایی که ذکر می‌کنند تلاش می‌کنند تا هر واژه را آن گونه که هست بیان کنند. آنها در این مثال‌ها تمایل دارند که به درون‌داد وفادار باشند و آن را دست‌خوش مکانیسم‌های تضعیف نکنند. از منظر گروه فرادست، اعمال مکانیسم‌های تضعیف در گونه‌های زبانی متعلق به روستاییان و سایر گروه‌های فرودست ناشی از سطح پایین سرمایه علمی-فرهنگی است. در مقابل، وفاداری آنها به ادای دقیق واژگان به علت دقت بالای آنها و امری خردمندانه است. این در حالی است که بر اساس پژوهش‌های انجام شده، امروزه کردهای سنندج بیشتر با یک سنت زبانی شفاهی ارتباط دارند و چندان با متن در ارتباط نیستند و همین موضوع موجب شده است تا فراموش کنند که گونه زبانی مد نظر آنها نیز تا چه حد با سیستم‌های درون‌داد متفاوت است (فتاحی و همکار، ۱۳۹۴). جدول ۴ نمونه‌هایی از تضعیف در گونه زبانی فرادست را نشان می‌دهد و گویای این است که گروه فرادست نیز به کرات و در موقعیت‌های مختلف از سازوکارهای تضعیف بهره می‌گیرند و محدودیت‌های نشان‌دار را در اولویت می‌گذارند.

جدول ۳: نمونه‌هایی از تضعیف در گروه‌های غیرسنندجی

فارسی	تلفظ گروه فرادست	تلفظ گروه فرودست
مرد	[pijag]	[pijaw]
مگر	[Magar]	[mauʔar]
قدر	[qadr]	[qauʔr]
کرده‌ام	[kərdəgma]	[kərdima]
نکرده‌ام	[namkərdəga]	[namkəɾʔa]
تشنه‌ام	[tinəgma]	[tinima]
آتش	[ägər]	[äuʔər]
شده است	[buga]	[biwa]
رفته است	[ʔuga]	[ʔuwa]

جدول ۴: نمونه‌هایی از تضعیف در گونه زبانی فرادست

فارسی	برون‌داد	درون‌داد	فارسی	برون‌داد	درون‌داد
ترس	[hewat]	/hejbat/	خبر	[xawar]	/xabar/
زبان	[zuwan]	/zəman/	تماشا	[tuwashə]	/təməsha/
میدان	[majan]	/majdan/	خدا	[xuwa]	/xuda/
شوربا	[ʃərwa]	/ʃərba/	دست انداز	[dasanaʔ]	/dastandəʔ/
شادی	[ʔaji]	/ʔadi/	همدان	[hamän]	/hamadan/

برخی سازوکارهای تضعیف توسط گروه فرادست طرد و نهی می‌شود. به اعتقاد گروه فرادست استفاده از این سازوکارها افراد را از دایره سنندجی‌های اصیل خارج می‌کند و نشان از فرهنگ و پیشینهٔ غیرسنندجی آنها دارد. در پژوهش حاضر برخی از پررنگ‌ترین این ممنوعیت‌ها آورده شده است تا از آنها به‌عنوان سنجه‌هایی برای تحلیل استفاده شود. به‌عنوان مثال هر گونه اعمال سیاست‌های تضعیف اعم از صفیری‌شدگی، چاک‌نایی‌شدگی، ناسوده‌شدگی و حذف حرف گ /g/ از نظر فرادست‌ها مربوط به غیرسنندجی‌ها است. تغییر یا حذف واج د/d طی سازوکارهای تضعیف در کردی گروه فرادست بسیار متداول است اما اگر با عدول از قاعدهٔ IDENT واج d به یکی از دو مورد uʔ یا ʔ مبدل شود، برجسب غیرسنندجی بودن می‌خورد.

در میدان مورد مطالعه، صرف اعمال این دو مکانیسم در مناسبات میان گروه فرادست و فرودست بسیار مؤثر است. گروه فرادست تمایل بسیار کمی برای برقراری رابطه با گروه فرودست دارد و حاضر نیستند با افرادی که g را uʔ تلفظ می‌کنند روابط اجتماعی پایدار مانند دوستی یا ازدواج داشته باشند.

"سؤال خیلی عجیبی است (سؤال این است که آیا حاضرید با کسی که حرف g را uʔ تلفظ می‌کند ازدواج کنید). تا به حال هیچ وقت این‌گونه به آن فکر

نکرده‌ام... اما اگر همین الان بخواهم خودم را در این موقعیت قرار دهم... راستش نه!... حتی اگر همه چیزش خوب و ایده آل باشد... نمی‌توانم تحمل کنم... واقعا نمی‌شود با او در خانواده و فامیل ظاهر شد. قطعاً مسخره‌اش می‌کنند... خانواده‌ام هم قطعاً اجازه نخواهند داد... اگر واقعا به چنین فردی علاقه‌مند بشوم از او خواهم خواست که درست تلفظش کند (منظور حرف گ است) " (زن جوان دانشجوی رشته جامعه‌شناسی، ساکن محله خسرو آباد. برگردان از کردی).

هر چند همه گونه‌های زبانی دیگر و همچنین گویش‌وران آنها در نزد گروه فرادست در جایگاه فرودست قرار می‌گیرند اما گروه فرودست در درون خود در درون یک طیف قرار می‌گیرد. کمترین میزان فرودستی مربوط به (گروه A) است، A گروهی از مکانسیم‌های واجی است که گروه فرادست آن را متعلق به موکریانی‌ها می‌دانند. گویش موکریانی در شهرهایی مانند مهاباد و کردستان عراق استفاده می‌شود. بیشترین فرودستی نیز به مکانسیم‌هایی تعلق می‌گیرد که تصور می‌شود مربوط به (گروه B) روستاهای دور و نزدیک شهر سنندج هستند.

جدول ۵: مثال‌هایی از بهینگی در گروه A و B

فارسی	گروه A	گروه B	تلفظ گروه فرادست	درون‌داد
نکرده‌ام	[Namkərduwa]	[Namkərdija], [Namkərʎa]	[Namkərga]	/Namkərdəga/
کرده‌ام	[kərduma]	[kərdima], [kərdəɟma]	[kərdəgma]	/kərdəgma/
نبرده‌ام	Nambərduwa]	[Nambərdija], [Nambərʎa]	[Nambərga]	/Nambərdəga/
برده‌ام	[bərduma], [bərtuma]	[bərdima], [bərdəɟma]	[bərdəgma]	/bərdəgma/

تغییر سلیقه زبانی و خلق خطوط تمایز جدید زبان‌شناختی

طبقه فرادست در جامعه مورد مطالعه همچنان که مؤلفه‌هایی چون سلیقه موسیقی و زیبایی‌شناسی خاص خود را برای ایجاد تمایز با دیگران تعریف می‌کند، سلیقه آوایی و واج‌شناختی خودش را نیز شکل می‌بخشد و تلاش می‌کند آن را امری ذاتی و نه به‌عنوان محصول اجتماعی معرفی نماید. افرادی که به گونه زبانی مورد تأیید گروه فرادست صحبت می‌کنند، اصالتاً سنندجی نیستند؛ بلکه اغلب این سلیقه را انتخاب کرده‌اند. سنندجی‌ها برای این تغییر سلیقه از عبارت ویژه «پاک کردن زبان» استفاده می‌کنند. گویی استفاده از عناصر زبانی گروه فرودست به نوعی ناپاکی و آلودگی در زبان شباهت دارد.

" کسی که چند پشت قبل از او به این شهر آمده‌اند یعنی مثلاً پدر پدر بزرگش از روستا به شهر آمده الآن دیگر زبانش را پاک کرده و مثل ما حرف می‌زند. اما کسی که هنوز زبانش را پاک نکرده معلوم است که این خودش از ده آمده یا پدرش " (مرد میانسال، صاحب مغازه سوپر مارکت، ساکن خیابان شهید تعریف. برگردان از کردی).

گروه فرادست نیز در واکنش به این تغییر سلیقه، که در طول نسل‌ها به ثبات می‌رسد، همواره تلاش می‌کنند نمادهای جدیدی را برای حفظ تمایز میان طبقات خلق کنند. در مقایسه‌ای که بین دو گروه سنی کهن‌سالان و جوانان گروه فرادست به لحاظ بهره‌گیری از قوانین بهینگی انجام شد، مشخص شد که گروه جوانان اصرار بسیار بیشتری برای اعمال محدودیت‌های وفاداری - یعنی بیان واج‌ها بدون استفاده از مکانیسم‌های تضعیف یا هر مکانیسم دیگری برای رفع محدودیت‌های نشان‌داری - در تلفظ کلمات دارند. این مطلب نشان می‌دهد که گروه فرادست در پاسخ به تلاش‌های گروه فرودست برای ایجاد شباهت با آن‌ها به‌طور فعال همواره در حال تشدید و خلق نمادهای جدید برای تمایز بیشتر با گروه فرودست هستند.

جدول ۶ نمونه‌هایی از تفاوت برون‌داد میان کهن‌سالان و جوانان گروه فرادست را نشان می‌دهد. داده‌ها گویای این است که جوانان نسبت به کهن‌سالان به تلفظ دقیق درون داده‌ها التزام بیشتری دارند.

جدول ۶: مثال‌هایی از اختلاف بهینگی در میان کهن‌سالان و جوانان گروه فرادست

فارسی	درون‌داد	برون‌داد کهن‌سالان	برون‌داد جوانان
قد	Qad	Qaw	Qad
نقش	naqʃ	naxʃ	naqʃ
برف	Barf	Bafr	Barf
کاغذ	käyaz	Qäz	käyaz
قدیم	Qadim	Qajim	Qadim
احمد	ʔahmad	ʔahmaw	ʔahmad
قیمت	qimat	Qimaw	Qimat

شبیه‌سازی زبانی و مکانیسم تداوم سلطه

بورديو در تمایز (۱۳۹۰)، جامعه را عرصه تبعیض‌آمیز و سلسله‌مراتبی مبارزه میان طبقات می‌داند. طبقه اجتماعی فرادست می‌کوشد با تسلط بر میدان‌ها (فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و ...) کلیشه‌های طبقاتی را بازتولید کند. کلیشه‌های طبقاتی که راه را برای پیشرفت طبقات

فرو دست دشوار می‌کند و هم‌زمان این‌گونه القا می‌کند که نابرابری و موقعیت فرو دستی پیامد ذاتی و لایتغیر عادت‌واره‌ها و فرهنگ نامطلوب طبقه فرو دست است.

در جامعه مورد مطالعه، ارجاع هویت گروه فرادست به یک پیشینه تاریخی، تنها برای حفظ ساختار سلطه و طبیعی جلوه دادن آن است. نظام فرادست راه موفقیت و تحرک اجتماعی طبقه فرو دست را در مکانیسم شبیه‌سازی از طبقه فرادست تعریف کرده است. به این معنا که فرد باید عادت‌واره‌های فرهنگ فرادست را در خود درونی کند و از نمادهای مورد تأیید آنها بهره گیرد.

هدف سیستم فرادست از این مکانیسم حفظ و بازتولید سلطه منزلتی و قدرت است. اگر فردی اصالتاً یک سنندجی نیست، می‌تواند با شبیه‌سازی رفتاری موقعیت منزلتی خود را بهبود ببخشد. پیامد خواسته یا ناخواسته شبیه‌سازی و الگوبرداری تأیید طبقه فرادست و تقویت و تداوم ساختار سلطه است.

بسیاری از کسانی که دقیقاً از گونه زبانی مورد تأیید گروه فرادست استفاده می‌کنند (یا تلاش می‌کنند از آن استفاده کنند) بنابر بر تعریف سنندجی در میان گروه فرادست، سنندجی نیستند و نسل‌های پیش‌تر از آنها با پذیرش برتری فرهنگ سنندجی‌ها گونه زبانی خود را به گونه زبانی آنها تغییر داده‌اند. عمده این تغییرات در نحوه برخورد آنان با سیاست‌های بهینگی است. سازوکارهای تضعیف در راستای رفع تناقض‌های ساختار واجی کلمات با محدودیت‌های نشان‌داری و در جهت سازگاری بیشتر با دستگاه زیستی تولید آوا و افزایش رسایی در ارتباط است. گروه فرادست، افراد دیگر گروه‌ها را با سازوکار سلطه مجبور می‌کند که در موارد مشخصی واج‌ها را بدون هیچ تغییری و همان‌گونه که هستند تلفظ کنند. افراد باید سلیقه واجی گروه فرادست را طوری در خود درونی کنند که اولاً در مواجهه با واژه‌ها و عبارات جدید قادر در اعمال آن باشند و ثانیاً در هنگام استفاده از زبان، نشانه‌هایی از سلیقه واجی پیشین خود بروز ندهند. بدین صورت عمیق‌ترین لایه‌های رفتاری فرد که گاه کاملاً در کنترل آگاهانه او نیست، در معرض رسوخ فرهنگ فرادست قرار می‌گیرد. فرد در تلاش برای کسب هویت جدید خود مستحیل می‌شود و همه چیز از پوشش تا زبان در اختیار و کنترل طبقه فرادست قرار می‌گیرد.

"...یک روستایی که به شهر می‌آید لباس کردی به تن دارد. پانتول (شلوار کردی) به پا دارد. لهجه روستای خودش را دارد. آداب و رسوم رفتاری خودش را دارد. با دختر و پسرش... با زن و بچه‌اش با شوهرش با فرهنگ خودش... فرهنگ جایی که از آن آمده رفتار می‌کند. نیازهایش فرق می‌کند. خواسته‌هایش از زندگی... آرزوها و آمالش متفاوت است. اما به لهجه‌اش می‌خندند. پانتولش را قضاوت می‌کنند. فرهنگش و نگاهش و آمالش را خوار و پیش‌پا افتاده می‌شمارند. در مشاهداتی که در این مدت داشته‌ام، بسیار دیدم پسرانی که با پدرانشان و دخترانی که با مادرانشان کم‌ترین نقاط مشترکی

ندارند. همه چیزشان شهری شده است. یا در خانه و نزد خانواده‌شان لباس کردی می‌پوشند و سر به زیر می‌اندازند و با لهجه حرف می‌زنند، اما در دانشگاه و محل کار و... یک شهری به تمام معنا هستند" (بخشی از یادداشت‌های میدانی).

داده‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد تلاش برای تبدیل شدن به سنندجی اصیل و به تبع آن کسب جایگاه اجتماعی بالاتر هیچ‌گاه به کمال رخ نمی‌دهد. فردی که به گروه فرودست تعلق دارد همواره داغ ننگ غیرسنندجی بودن را با خود به دوش می‌کشد و هرچند با دشواری چندانی در مناسبات و روابط روزمره و حتی بلندمدت با گروه فرادست روبرو نمی‌شود و تا حدی در بین گروه فرادست پذیرفته می‌شود، اما هویت او همیشه به‌عنوان یک غیرسنندجی تعریف می‌شود. هدف سیستم فرادست حفظ موقعیت هژمونیک است و برای حفظ سلطه و موجودیت خود پوسته هویتی خود را حفظ کرده و مرزهای تمایز را از بین نمی‌برد. گروه فرادست تا اندازه‌ای دیگری‌ها را می‌پذیرد، ولی همچنان خطوط تمایز بین خود و دیگری را نگه می‌دارد.

"...اگر برای مثال یک روز پسر من بیاید و بگوید من به دختری علاقه‌مند شده‌ام که اصالتاً سنندجی نیست، من قطعاً مخالفت خواهم کرد. حالا هر که می‌خواهد باشد. به خودش هم گفته‌ام. برای دخترانم هم اگر خواستگار بیاید که شهری اصیل نباشد عمراً اجازه نخواهم داد... مگر این که طرف واقعا امتیازات ویژه‌ای داشته باشد... به هر حال ما از معروف‌ترین خانواده‌های این شهریم و همه ما را می‌شناسند. برایمان مایه سرافکندگی نیست ولی اصول و رسم‌های وجود دارد که اجازه این کار را نمی‌دهد" (مرد میان سال، بازاری، ساکن محله خسروآباد، برگردان از کردی).

نتیجه‌گیری

سنندجی‌ها برای حفظ تمایز خود با دیگری - که تضمین‌کننده برتری آنها در میدان‌های مختلف و حفظ قدرت در دست آنها است - از نمادهایی استفاده می‌کنند که یکی از این نمادها گفتار است. گروه فرادست با طبیعی و بدیهی انگاشتن درک برتری‌جویانه از تفاوت‌های گونه‌های زبانی تلاش می‌کنند گوناگونی‌های زبانی را در راستای کسب موقعیت برتر در میدان‌های مختلف به‌کار گیرند. آنها فرایندهای بهینگی مانند تضعیف را ناشی از ضعف فرهنگی گروه‌های فرودست در استفاده از زبان می‌دانند. نظریه بهینگی نشان می‌دهد که این سازوکارها برای انطباق با دستگاه تولید صوت انسان و تساهل در ایراد کلمات هستند. به علاوه خود سنندجی‌ها هم به کرات از این سازوکارها استفاده می‌کنند، اما به‌علت رابطه اندکی که با سیستم‌های مکتوب زبان خویش دارند چندان از آن آگاه نیستند و آن را نادیده می‌گیرند. هرچند که برای تداوم وجود تمایز و جلوگیری از کمرنگ‌شدن مرزها

استفاده از این سازوکارها در نسل‌های جدید بسیار کمتر از نسل‌های گذشته است. گروه فرادست با کسانی که از گونهٔ زبانی و انتخاب‌های واجی آنان بهره نمی‌گیرند، ارتباط کنترل شده‌ای دارند. این ارتباط با گونه‌های زبانی‌ای که با گروه‌های فرودست در ارتباط هستند به مراتب محدودتر و تحقیق‌آمیزتر است. گروه فرادست با سازوکارهای ارتباطی و رفتاری و همچنین با به‌حاشیه‌راندن دیگری‌ها، سعی می‌کنند گروه فرودست را به پذیرش برتری فرهنگی خود مجبور کنند. افراد گروه فرودست اگر بخواهند از تبعیض‌های اجتماعی و به‌حاشیه‌رانده‌شدن رهایی یابند، سازوکاری به غیر از تغییر فرهنگ رفتاری خود و استفاده از گونهٔ زبانی و نظام نمادین گروه فرادست ندارند. از سوی دیگر تقلید از گروه فرادست هرچند در بسیاری از موارد تبعیض‌ها را بسیار کاهش می‌دهد و موجب می‌شود یک فرد در بسیاری از عرصه‌ها مانند یک سنندجی دیده شود؛ اما این اتفاق هیچ‌گاه بطور کامل رخ نمی‌دهد و در موارد عمیق‌تر تعاملات اجتماعی مانند ازدواج خود را نشان می‌دهد. به این معنا که در این عرصه تمایزگذاری و فاصله‌گذاری سنندجی و غیرسنندجی حفظ می‌شود. در واقع غشاء میان این طبقات ممکن است بسیار نازک شود، اما از بین نمی‌رود. این امر در کنار دشواری بسیاری که فرودستان برای تغییر عمدهٔ نظام رفتاری خود به نفع گروه فرادست دارند موجب می‌شود که همواره در تکاپویی بی‌سرانجام برای خودی شدن بمانند و فرودستی را در خود درونی کنند یا به‌عنوان جایگزینی برای این امر به مقابله و تخصص با گروه فرادست بپردازند.

منابع

- اگرادی، ویلیام؛ مایکل، دابروولسکی؛ آرف، مارک (۱۳۹۵)، *درآمدی بر زبان‌شناسی معاصر*، ترجمهٔ علی درزی، تهران: سمت.
- باتامور، تام (۱۳۴۷)، «مفهوم گروه گزیده»، ترجمهٔ اسماعیل نوری علی، *نامهٔ علوم اجتماعی*، دورهٔ ۱، شمارهٔ ۱، صص: ۳۵-۴۵.
- بشیری، حسین (۱۳۷۶)، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، تهران: نی.
- بورديو، پیر (۱۳۹۰)، *تمایز: نقد اجتماعی، قضاوت‌های ذوقی*، ترجمهٔ حسن چاوشیان، تهران: ثالث.
- بی جن خان، محمود (۱۳۸۴)، *واج شناسی: نظریهٔ بهینگی*، تهران: سمت.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱)، *هویت اجتماعی*، ترجمهٔ تورج یاراحمدی، تهران: شیرازه.
- ریتزر، جرج (۱۳۹۷)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، ترجمهٔ هوشنگ نایی، تهران: نی.
- راپاپورت، آمس (۱۳۶۶)، *منشاء فرهنگی مجتمع‌های زیستی*، ترجمهٔ راضیه رضازاده، تهران: جهاد دانشگاهی علم و صنعت ایران.
- رضی نژاد، سید محمد؛ الله‌باری، فریده (۱۳۹۵)، «بررسی فرایند تکرار در زبان کردی در چارچوب نظریهٔ بهینگی»، *پژوهش‌های زبانی*، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۲، صص: ۵۹-۷۵.
- زاهدی، محمدصدیق؛ سلیمانی، حبیب (۱۳۹۴)، «تحلیل بهینگی فرایند تضعیف در کردی سنجی»، *فصلنامهٔ مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران*، سال دوم، شمارهٔ ۸، صص: ۶۳-۷۸.
- شکوئی، حسین (۱۳۸۳)، *دیدگاه‌های نو در جغرافیای شهر*، جلد ۱، تهران: سمت.
- فتاحی، مهدی؛ بی جن خان، محمود (۱۳۹۴)، «پیرامون واج‌شناسی فعل در کردی: نگاه بهینگی به تنوع گویشی»، *جستارهای زبانی*، دورهٔ ۶، شمارهٔ ۷، صص: ۱۶۵-۱۸۲.
- فروودی، رحمت‌الله؛ محمدی، اکبر (۱۳۸۴)، «روند توسعه تاریخی کاربری اراضی و تنگناهای شهرسازی در سنج»، *پژوهش‌های جغرافیایی*، شمارهٔ ۵۳، صص: ۸۷-۹۸.
- فکوهی، ناصر (۱۳۹۲)، *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، تهران: نی.
- فکوهی، ناصر (۱۳۹۴)، *انسان‌شناسی شهری*، تهران: نی.
- قادرزاده، هیرش؛ نوری، هادی؛ نعیمی، عباس (۱۳۹۱)، «بازشناسی مفهوم قدرت در اندیشه فوکو»، *غرب‌شناسی بنیادی*، دورهٔ ۳، شمارهٔ ۲، صص: ۱۰۷-۱۲۷.
- قرخلو، مهدی (۱۳۸۸)، «تحلیل سطح پایداری شهری در سکونتگاه‌های غیر رسمی (مورد: سنج)»، *پژوهش‌های جغرافیایی انسانی*، شمارهٔ ۶۹، صص: ۱-۱۶.
- کردزعفرانلو کامبوزیا، عالیه (۱۳۸۲)، «فرایند تضعیف در زبان فارسی»، *مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، سال سی و ششم، شمارهٔ ۱۴۲، صص: ۷۳-۸۳.
- گرب، ادوارد ج. (۱۳۹۴)، *نابرابری اجتماعی (دیدگاه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر)*، ترجمهٔ محمد سیاهپوش و احمدرضا غروی‌زاد، تهران: معاصر.
- گمپل، ژان (۱۳۷۴)، *انقلاب صنعتی در قرون وسطی*، ترجمهٔ مهدی سبحانی، تهران: مرکز.
- مدرسی، یحیی (۱۳۷۶)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان*، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مرکز آمار ایران (۱۳۸۵)، *سند نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۸۵ استان کردستان*
- مرکز آمار ایران (۱۳۹۰)، *سند نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۰ استان کردستان*
- مرکز آمار ایران (۱۳۹۵)، *سند نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۵ استان کردستان*
- ممتاز، فریده (۱۳۸۳)، «معرفی مفهوم طبقه از دیدگاه بورديو»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، شمارهٔ ۴۱-۴۲، صص: ۱۴۹-۱۶۰.
- نقیب زاده، احمد؛ استوار، مجید (۱۳۹۱)، «بورديو و قدرت نمادین»، *فصلنامهٔ سیاست*، دورهٔ ۴۲، شمارهٔ ۲، صص: ۲۷۹-۲۹۴.

- Danesi, Marcel (2012), *Linguistic anthropology: A brief introduction*, Toronto: Canadian Scholars' Press.
- International Phonetic Association (1999), *Handbook of the International Phonetic Association: A guide to the use of the International Phonetic Alphabet*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Labov, William (1986), "The social stratification of (r) in New York City department stores", In *Dialect and language variation*, Academic Press, pp 304-329.
- Mead, George Herbert (1934), *Mind, self and society*, Vol. 111, Chicago: University of Chicago Press.
- Tajfel, H.; Turner, J. C. (1979), "An Integrative Theory of Intergroup Conflict", In *The Social Psychology of Intergroup Relations*, W. G. Austin & S. Worchel (eds), Monterey: Brooks Cole.
- Turner, John C.; Reynolds, Katherine J. (2010), The story of social identity, In *Rediscovering social identity: Key readings*, Postmes, Tom & Nyla R. Branscombe (eds.), Brighton: Psychology Press, Taylor & Francis.
- Iranica contributors, "Gentry", Encyclopedia Iranica (Retrieved 1 June 2018 from <http://www.iranicaonline.org/articles/kurdish-language-i>)
- Wikipedia contributors, "Gentry", Wikipedia, The Free Encyclopedia (Retrieved 1 June 2018 from <https://en.wikipedia.org/w/index.php?title=Gentry&oldid=612235836>)